

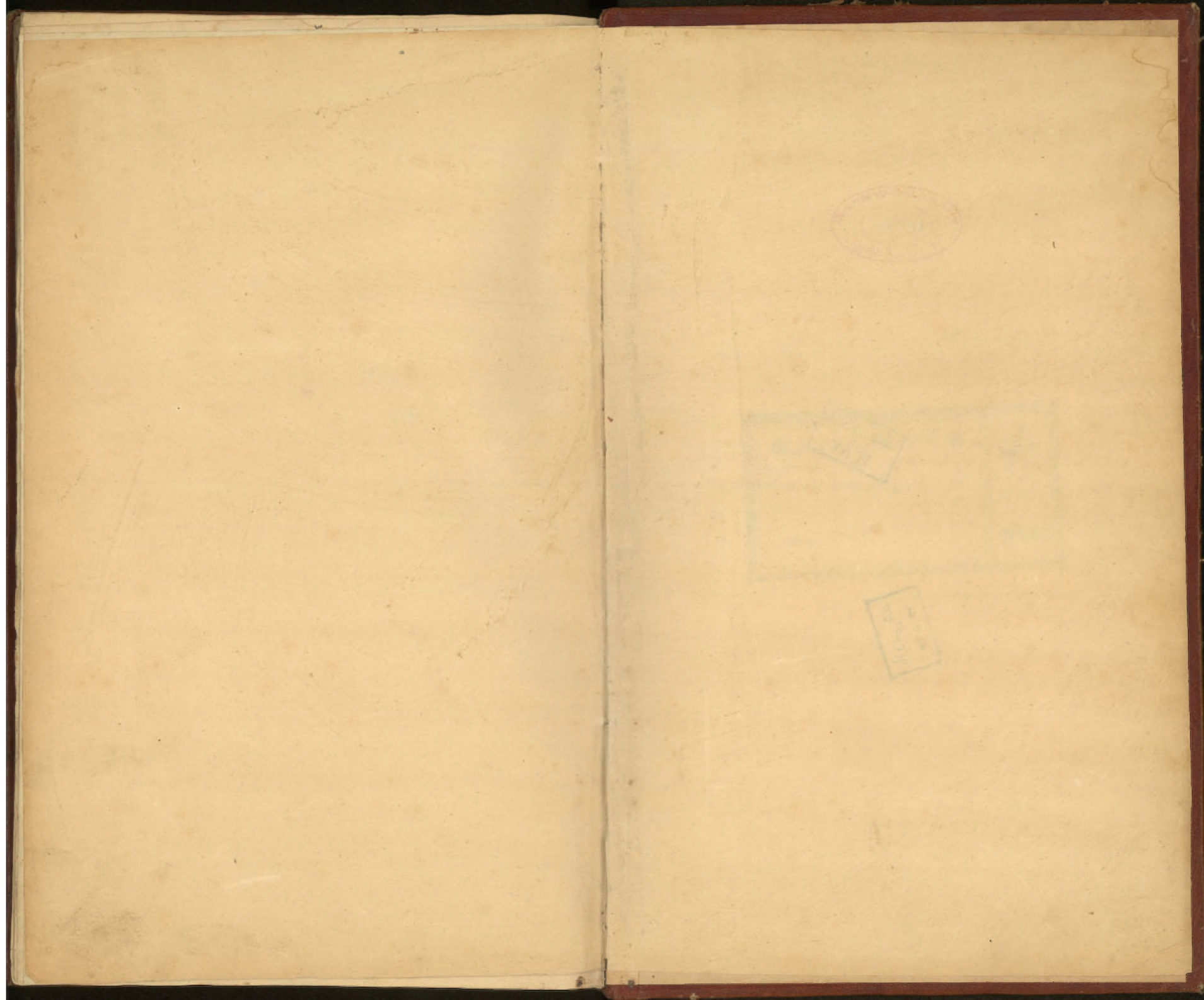


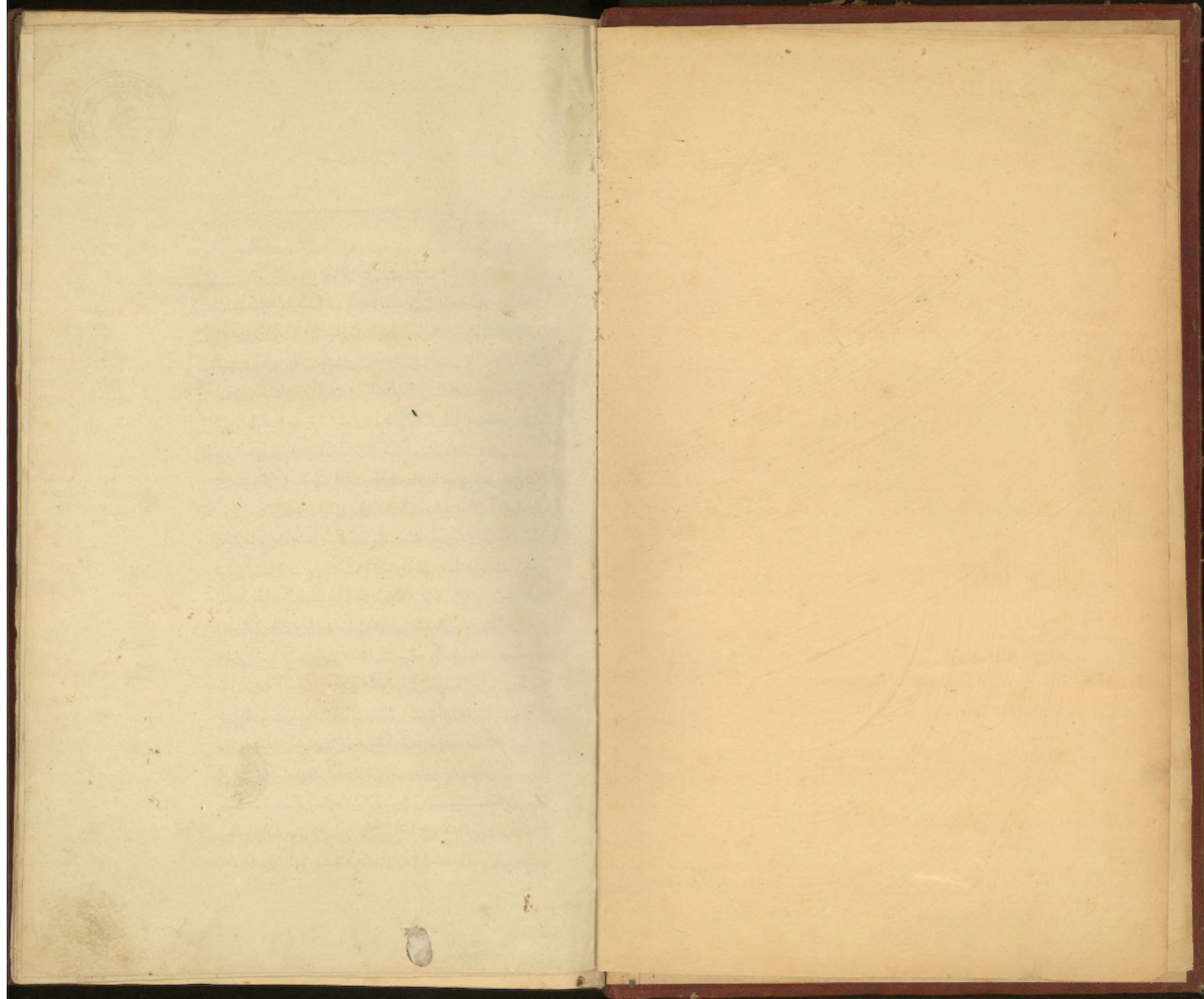
بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
آزادی
۸۷ - ۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: مجموعه: آفتاب و ماه و ستاره و...	شماره ثبت کتاب: ۷۴۵۴۴
مؤلف: ...	۵۸۴۱
موضوع: ...	
شماره قفسه: ۸۹۵۷	

کتابخانه
آزادی
۸۹۵۷
۷۳۶۱





سدر خیزی خوانند و عوض آن در و صد را غنیمت میدهند و ساخته بودند نصف فطر این
 کز بود این دو حلقه را فرمودند شکستند و با آن دیگر کرده گفته بود ساختن این بود
 غنای الدین حبیب درین زمان از منبر و عمارت و الت و صد چیزی باقی مانده مگر دیوارها
 جای خط نصف النهار و موازی او و خط مشرق و مغرب برهنه کرده علامتی در رفایست
 استفاده نایاب بود و در دو دیوار بنیان دیوار محسوس بود چیزی بیکه یا پراستینا است
 آن بود که خط نصف النهار یا قطب خط را پراستینا زده درجه تفاوت داشت اگر شش هفت
 او را بجهت مغرب یا طبق من کیم ممکن است و باقی او چیزی که مسکت بنظر باشد و لایق
 و غیر از آن توان بخیر کرد بنمایم اگر چه اهل دیو یا قایل بجهت نصف النهار در آن منبر کشیده
 که در این محل در خط است چنانکه از شکل واضح میشود و یک از خطوط موازی خط نصف النهار
 نبود و پراستینا درجه بخیر از آن خط بود بطرف مشرق آن خط بطرف و لایق است سایر آثار
 دلالت بر اینچیز که از منبر و صد است بنای اینچیز دیوار بلند که بطول و دایره است خوانده
 و در این رصد ربع نام نهاده و لایق از دیوار و بنای هندسی است است از غیره
 در بای شهاب است که معروف به دیو بای شاهی است و در آن غیره نیمه و غیره و یک است که
 در آن دیو و غیره است جدول و دیوارها و سوراخها است در آن دیو و صفیر است
 و در هر صفیر علامتی است که طول فطر از مشرق مغرب است زیر فطر دیوار است که نیست
 اینک اندک است از آن فایده که در هر سال الله نواده مراغه که بر مراد است فطر است
 هشتاد سال دارد از قول ملک صاحب انکلیس میگفت که او میگفت فیر شمعون حواری است
 در اینجا مدفون است الله به علم و در دیگر نواب نایب الا باله با شافا استاد کل عجمی و غیره
 دفن بود که در وقت فراموش شده بر تل رفت و رسید که کرده صورت این است که

منوده شده است

میشلان چو و رفتہ درین راه بسکتہ در گذشت ابر در صد بہان قدر باقی ماند و تفصیل الجین
 و صد باختر طویلی را ول پنج مفضلہ سپان کرہ و در یاد بخ نوشت ہلا کو خان کشتہ چون
 ہلا کو نہ راغز ہستان گذشت کرد نقد ہرازل نو بنعمر شراخ سالہ شمسہ شمسہ و شمسہ
 یکشنبہ نو نہم ہرا از ربع الاق و بعد از ان و صد بانکہ روز کاری پنج بجہ الدین مغز پنج با
 تمام کرد و بانکہ اشکالی کہ در پنج الجانی بود حل ساختہ و بعد از صد الجانی در شمسہ
 حکم سلطان شہد الخ یک بن شاہر بن بنی کوکانی بلایستعانت و علم ان خانان مفضلہ غیا
 الدین محمد شہد کا شی و صلاح الدین موسی الشہر ہاشمی زادہ روی و علی بن محمد نو شمسہ و محمد شمسہ
 پنج سلطان با تمام و مساندہ و بعد از ان بانکہ روز کاری سہل بن برج ارجیتک و علی
 پر جتک تکملان و صد کرد ہر یک شمسہ پنج سلطان نوشتہ و ہرا ان رکت دیشہ
 مکدر زمان شاہ سلمان صفوی شرح بر کتب پنج جات نوشتہ و ان علم و تکمیل کرد ہرا ان عہد
 سلطان محمد شاہ ہند سلالات و دمان با برہر در ہلا کہ شاہ جهان آباد است با چہ حسنہ
 جزا اللہ شرح عابد ہند شمسہ یکبار و یکصد و سی یک پنج جدید ہند و با تمام رساند
 و ہرا ان بن علم شمسہ و ملوک بعد و صد تکمیل قضایان و صد ہرا مہ نا ایتکہ
 در زمان بن شاہشاہان ہا کہ دولت و مجاہد با د شہلا و در جلا و ان پنج شمسہ
 و تحفظات ہر ایزدی کشتہ اگر چندین و صد و از منہ کبر و شمسہ ہند و ایتکہ نا ایتکہ
 علاوہ بر تحفظات بنیاد و ہا کہ من خود چندین حد بل و ایتکہ کہ نہ امید انکہ عابد
 و صد حضور دیشہ و پنج ناصی ایتکہ پنج جات کرد و در پنج کتب بنیاد ہند و
 در ذکر ہا صدین و ہا چہ و صد ہرا ان خود نوشتہ بود ہم ہر ہن کردہ باقی با شہد کردہ
 و ایتکہ در کتب اسامی اعداد و دہ و ایتکہ و ایتکہ و معلوم بنیشہ پنج نا و ان اسکی را ان است
 و پنج کو شہاد و پنج صفای و پنج و پنج بن شمسہ مکتوب با و سہل نوی میثا ان سالہ

بازی نرد و بازی شطرنج و بازی تخته و بازی کعبه و بازی دایره و بازی مربع و بازی مثلث و بازی پاره و بازی...

در شرح نرد

بسم الله الرحمن الرحيم

بازی نرد و بازی شطرنج و بازی تخته و بازی کعبه و بازی دایره و بازی مربع و بازی مثلث و بازی پاره و بازی... بازی نرد و بازی شطرنج و بازی تخته و بازی کعبه و بازی دایره و بازی مربع و بازی مثلث و بازی پاره و بازی...

از باغ نرد و بازی شطرنج و بازی تخته و بازی کعبه و بازی دایره و بازی مربع و بازی مثلث و بازی پاره و بازی... بازی نرد و بازی شطرنج و بازی تخته و بازی کعبه و بازی دایره و بازی مربع و بازی مثلث و بازی پاره و بازی...

بسم الله الرحمن الرحيم
در شرح نرد
از باغ نرد و بازی شطرنج و بازی تخته و بازی کعبه و بازی دایره و بازی مربع و بازی مثلث و بازی پاره و بازی...

[illegible]

۱۰۰

که در عبارت این آیه که عده خانه سویم را بجز روز نایب ما عده خانه
حاصل شود و چون از ایشان بنا هم بر عده آمد و آنها شرطی به نایب زدند که
خانه بجز آنکه عده است و بجز روز نایب مال عده باشد و درم حاصل شود
مانند عده و عده خانه سویم بشود و مال آن که مال مال عده باشد عده خانه سویم
و مال آن که مال مال مال عده باشد عده خانه سویم بشود و اگر چنانچه در روز نایب
عده باشد و بجز شرطی چنین آورده که در عده و در عده نایب از نایب نایب است
اول آنکه باید نایب نصاب از پنج خون سلسله اعتبار داشت بر حسب هند و سلسله
نصاب اوله و این فرد باشد حاصل از پنج عده و جمله که نایب نایب نایب نایب نایب
صاف و بجز نایب و در وسط ملک و درین سلسله ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۱۲ عده و خانه پنج مساوی است با نصاب نایب و در عبارت که آورده ۲۵ باشد
خود ۲۵ و در نایب عده جمله از پنج باشد حاصل از پنج عده و جمله وسط مساوی باشد
در نایب و در نایب نایب و در نایب سلسله ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
و در عده مساوی است با حاصل نایب و جمله که ۱۲ و این عده اول خود و اما
عده سویم و هرگاه معلوم باشد مجموع عده جمله و نصاب نایب شرطی نایب
آنست که جمله از نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
باشد از نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
عده چون جمله آن را در نصاب نایب ۱۲ شود و از ایشان موضوع کنیم با
مانند ۱۲ مجموع این پنج خلیف و در میان این طلب سلسله اشاره شد و چون
این دو عده معلوم گشت خانه شصت و پنجاه و پنج شرطی اضافه کنیم پس با نایب
دریم عده آن خانه که حاصل شود از نصاب عده اول از نصاب سویم و بشود
با مجموع آنچه در شصت و پنجاه خانه را حاصل است نیز با نایب نایب و چون واحد
از آن موضوع کنیم با نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
نصاب از نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
نصاب از نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب

ش بیت و سیم یاد نویشت پیش فط **ش** شرح شد بخبر بدیده است در
ش بیت و چهارم خوانست پیش از گیس و معطر و دوس و نیمین
دو و دهوا استیب خوارن یک کوخان حارن با بیت نا ای که شمر طبع کند از
برج سینه بنیست و چهار درجه **ش** در این روزها استیب خوارن
نیمین کند با ای که گفته نا ای که طبع کند شمر بنیست و چهار درجه از برج
ان روز بخیر المول ماه و یو حایت و از جمله که در نیم المول ذکر خواهد شد
استطیع با ضحاست **ش** بیت و ششم خوانست پیش از گیس و بار جنوب
پیش از خور و خوارن پیش فط **ش** خوارن ظاهر شد و درجه سانی که
نیم درجه نادر و جلفا و غاش **ش** در روز بیت و ششم یادها از
جانب اول و بخش میان این روز و اول بردا الهی و نصف دوش از
تاسلمات و درین روز نمود میکند خوارن خیار که در اول و در الهی و نمود میکند
بر وقت و این هفت روز است که از اول المول ماه و درجات و این نام نامی
میدانند و این زمان طلوع محمد است کن سیکل طلوع پیدا زو است زمان
تلیل غلبه کرده است اسم سیکل و محمد بنی و ایچ و ذکر کرده اند و هوادرین نام
اگر است از روز ها میل و بعد پس از آن روزها سر شود و هفت است معده
سپان و هم هر که خطا نمیکند محمد بنی کند الملك زبان کنگنه
بره الما و طال الفیل و الما و التراب و معده عین خیران و موز و آب
ش در روز الفیل و طال خوارن آینه بخیر شد و درجه سانی که از
سه و چهار درجه در طالع و در آن ظهر و مقدار آن بخار و در صبح سالی که در
سال نایب و هفت درجه نیز سبک منها و خوارن بود درین روزها و این است
و موز و درین روز بخیر شد و سیکل و در روز پیش بود و در هفت و یک
الهی و اوال محمد است و آنکه بخوارن از بخیر کنگنه و در این زمان است
این نام و اسرار الهی و **ش** بیت و هفتم خوانست پیش از سیم **ش**
درین روز اول است از روزها و در آن مختصر کرده ایم و مفعول از روز اول

و در هر ریح است دندان من اینست که جبهان در آفت نمودن مردم است
 سرمای نعلان و پشت کردن طابع او را که می خورد و دیگران عادت و عمر
 این روز نیست که بر خیزند از خواب بیدار آمدند و ندانند که بطرفا که خود بخت
 و غفلت شاه شدند سرزدن و غفلت کردند بر جوها بیدار شدند که بپایان
 تو بکن کند ریح آن حامل خواهد شد که در میان روز آهای شود و خواهد
 شریک میشود و پیش از این مذکور داشتیم که این آریب عالم را بر اسب و اسب
 در هیچ سده هفتاد و این سید بظلمت و اصل هند بخیر و عجز است پیش از این
 هذا با منر شد برای بکد یک کوه پهن و مال صبر جزو را و اصل و مسکن در
 و شویست عبادان تا نصفت القادیر از این برین رفته بیافان و امر کند فرج
 خود هر چند و در جهان بکد بکود و ساز اختصاف و ذلیل هر چه در خداوند عز و جل
 باز کرد و کد هم شریک نواصی از نا و اله کشند و بیجول مطر و در بر بخت
 از بخت بیدار شدن و کد و درت **در هوا شرح**

در هر ریح است دندان من اینست که جبهان در آفت نمودن مردم است
 سرمای نعلان و پشت کردن طابع او را که می خورد و دیگران عادت و عمر
 این روز نیست که بر خیزند از خواب بیدار آمدند و ندانند که بطرفا که خود بخت
 و غفلت شاه شدند سرزدن و غفلت کردند بر جوها بیدار شدند که بپایان
 تو بکن کند ریح آن حامل خواهد شد که در میان روز آهای شود و خواهد
 شریک میشود و پیش از این مذکور داشتیم که این آریب عالم را بر اسب و اسب
 در هیچ سده هفتاد و این سید بظلمت و اصل هند بخیر و عجز است پیش از این
 هذا با منر شد برای بکد یک کوه پهن و مال صبر جزو را و اصل و مسکن در
 و شویست عبادان تا نصفت القادیر از این برین رفته بیافان و امر کند فرج
 خود هر چند و در جهان بکد بکود و ساز اختصاف و ذلیل هر چه در خداوند عز و جل
 باز کرد و کد هم شریک نواصی از نا و اله کشند و بیجول مطر و در بر بخت
 از بخت بیدار شدن و کد و درت **در هوا شرح**

در هر ریح است دندان من اینست که جبهان در آفت نمودن مردم است
 سرمای نعلان و پشت کردن طابع او را که می خورد و دیگران عادت و عمر
 این روز نیست که بر خیزند از خواب بیدار آمدند و ندانند که بطرفا که خود بخت
 و غفلت شاه شدند سرزدن و غفلت کردند بر جوها بیدار شدند که بپایان
 تو بکن کند ریح آن حامل خواهد شد که در میان روز آهای شود و خواهد
 شریک میشود و پیش از این مذکور داشتیم که این آریب عالم را بر اسب و اسب
 در هیچ سده هفتاد و این سید بظلمت و اصل هند بخیر و عجز است پیش از این
 هذا با منر شد برای بکد یک کوه پهن و مال صبر جزو را و اصل و مسکن در
 و شویست عبادان تا نصفت القادیر از این برین رفته بیافان و امر کند فرج
 خود هر چند و در جهان بکد بکود و ساز اختصاف و ذلیل هر چه در خداوند عز و جل
 باز کرد و کد هم شریک نواصی از نا و اله کشند و بیجول مطر و در بر بخت
 از بخت بیدار شدن و کد و درت **در هوا شرح**

۱۰۰

فرهنگستان سال شمسی سیهصد و شصت و پنجاه و پنج و بیست و هفت و چهار

22

[illegible]

۱- قصص که در هر ایتم

در سبب جزو است این صورت در لوح و صدای و سایر احوال
فرهنگیان سال شمس سبده و شصت و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه

323

دو چهارشنبه بنزدیم شهر رمضان مبارک اول شربان الاول بود درین روز
بعضی از مصنفان اخبار بعد از انقلاب ذکر میابدند شد شنبان باران و باد داشت
تا نزدیک غلغله غر خیز پنجشنبه بنزدیم رمضان المبارک دوم شربان الاول
از نظر اوضاع شب باران و باد داشت و انقلاب ذکر میاورد جمعی اخبار هم شرب
رمضان المبارک بهم شربان الاول در همان صبح شربان باران آمد شنبه
پانزدهم شرب رمضان چهارم شربان الاول
بیست و پنجم شربان الاول مطابق شنبه و شوال انقلاب ذکر میابدند آب و باد
در حله خون سالها و در میان آب سالها و در شب و تابستان اوضاع
اکتبر طبیعی بود و در میان آب فصلی میاورد و در میان آب عازان اخبار
سالی شنبه که بعد از آن که ملحق میبودن سال قبل از آنکه مخصوص میبود
معیار میبودن اختلاف یکشنبه بنزدیم آنکه ظاهر میبود و در میان آب و در
و میان آب و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
افسان شرح مقصود است از اخبار احوال آن اختلاف ذکر میاورد یکشنبه
شربان بنزدیم و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
و در میان آب و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
سابق از آنکه و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
از عازان اخبار و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
آن که ذکر میاورد و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
بنت ذکر میاورد و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب و در میان آب
که در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب
در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب اخبار ذکر میاورد و در میان آب
شعب و پنجروز چهارده جز و و شب و شش جز و پنجروز و سه جز و از
از شش جز و است این صوفت یکروز صد کس و سایر بر اعداد
فرنگیان سال شش سبب و پنجروز و شش و در میان آب و در میان آب
فصله

[illegible]

منه
لما شئت من الزوم من
لغة الشعر ما ينبغي مع قصورها
داوة معها الى ان يفرق في اهل من
انزلها الا ان لها والى ان يفرق في اهل من
ان يفرق في اهل من
الكل

و با فزوده تا بهر است و رسم چنین اروپا برای استقبال عمل بدین طریقت که کثیر
 حیاتی که معقول و عجمی و در چهار سال این روزها نمود و بر این مذهب
 شیاطین است از فزوده و بی عجمه جز این که باقی در چهار صد سال سه روز
 نزل کبیره کرده و بعد در سال صد و دویست و سیصد و یابن حساب آن
 مذهب حساب داده هزار سال با اختلاف پیدا بنمود و از بعد از این میلادی
 سیصد و یابن حساب داده و در سال چهل و نهم از سال و در کثرت است
 سبب اختلاف تا به این تکلیف و خلاف و متد که در دست کرده اند مسائل و
 و در وی و از آنکه که عجمی اختلاف اعیان مذهب و غیره و باقی خود نداده و
 برین عین قول و بر همان که گفته ما هم از روی همان از این سال شماری
 مذکور تفاوت کرده که از این از غیر از این حساب مذکور داشته و بر همان
 اند و درین زمان از وی بخوانند داشتند که این اختلاف همان عین قابل
 و کثرت و از این خاصیت تا در دایره عقل منتهی و تا بل شدن خاصیت از
 ما هم از وی بدان ما ند که همین معنی این احکام اند و که از طبع بسیار است
 بر بروج اشهر شده که چون در همان صورت داشتند و ما آنکه بنا بر حرکت
 نیست و چهار هزار سال از صورت خود بیرون رفته و این یکی از مطالب احکام است
 که من در کتاب السعاده از آن کرده ام و همچنین است تا هر اندازه که مصنف در این
 از آن کرده چون مطلب از کلام مصنف و در میان است بعین این است
 و اما این امر که از این از این از طبع افکار و معقولها من جعل العلوم الطبیعه
 ان المناهل منطلعه با اجرام افکار و طبعها الاستفاد الفلک و معلول الشمس
 بقیه فاعلمه و از آنکه در فیه فی الشریع الهیه عند همی و از این من عند این
 طبعها که زمانه و ان هذا الفصل لیکون حالها مضافا لمرأی الحدیث فادرس

فما مضى حکام بالمرأی الا باصغیر فصل قول امری لیبی بالمرأی الا بدو عجمی
 من لم یکن معه و درجه اولی و غیره و از آن من ذله خبر قبول ستورهم علیه

و در کتاب انما یام مفاد فی بعض النعمان فی ما فی سعاده النعمان الشریقه شاهد
 بالحق المصدق و درین فالعلماء بعضا بعد النعمان و اما استعمال فادان الکواکب
 المنسوبة الى المناد و جعل بعضها لشرح الاستقام من دایره و عقودها
 و بنسبتی نفعه النعمان باحدان النعمان فاعلم ان القول فی خلاف ما قبله
 فان الطبع المنسوبة الى المناد الاول و خواصها و اما وصفها لحد من اینها طبع
 الاخری لیس فی این من اذ بل بریح العمل فادان که کما کما لم یستطاع احکام بریح
 بانفال صورتی که فتح المذکور با نفع مستحقا و در آن ادون فوق و غیره
 که جمیع ما علم و کفر و غیره و استعمال علی ما کان کان بیننا من فاضل الفقه
 و الغیر الذی یصلیه منه المناد ثاب و غیره لیس من معایین کثرت و در آن
 من جمیع احکام العمل همان تم شد که در کتاب لیس من معایین بعض الزوال
 و ترجمه این کلام مقتضا نیست چون نیست مذهب و یک تا این از طبع و
 و غیره که کما من از محیط است که فی علوم طبیعی و از این حدیث است که تا این که
 متعلق با این کلام و طبع و اینها معلول فادان معلول شماری است و در این
 فادان و صفاد و از این شده با نفع مذکور فادانهم که طبع شماری است که طبع
 نمی کرده است که طبع او بعضی منطوق و از این طبع شماری استعمال فادان
 و در بعضی کتب منطوق است و کما من عبارت غیر از کتب منطوق است و طبع شماری
 العلوی و در فادانها و منطوق لیس استعمال فی الایقیده و درین فصل با این
 از این که در فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است و درین فصل
 این شعرها و در این است که حکم کما است که درین فادانها و منطوق است و درین فصل
 باشد و از این باشد که در فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است
 و از این فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است
 که اینها فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است
 نیست که فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است و از این فادانها و منطوق است

و اما این فادانها و منطوق است
 و از این فادانها و منطوق است
 و از این فادانها و منطوق است
 و از این فادانها و منطوق است

افراء واضح میشود که قبول این راوی را کرده منکر و نسبتاً تعصیب از آن
افتها ما بها خاصه فيها معلوم علی الامر الاوسط ثم نورد فیها سایر الای
و نقص منها

المراد بالوجه و انقضائها فی السیر من الزمان ترجمه و بعضی از حکما
دست داده این اختلاف را با خاصه نموده ایم که این خواص را با آنها مقصود است
بنابر آنکه وسط امور را ملاحظه کرده اند و آن را غیر کما فی ذلک بیشتر و کما فی
ناقص میگویند و در بعضی موارد دیگر مثل آنکه طبع فصلها بسیار کرم است
و فصلها زمان سر و وقت را بجا بگویند و بعضی دیگر میگویند و ذکر کرده
حکیم باصلها لیونیا آنکه حکم بیان ظاهر نیست بیکر تجرید و افعال و غیره
این خلاف امکان ندارد و بکثر زمان طویل بحسب غفای حرکت قوا و فلفله خلاف
در طالع و غیره اینها در زمان کم شرح و آنکه بعضی نسبت برادر خود را
ماضی داده اند با خاصه و در زمان اذهان و برهان است و چون خواص مسلم است
مثل خطا و در طبعه اسلم شعور و انبساط که عینه فرایند از اینها حاصلین و بحسب
جای این ضلالت در وقت و دلیل برینا مد ما حاصل آنکه شاید این خاصه نیز
مثلاً با برخی خواص اعمار و ادبها و اوزاد و از کما باشد العکس عند الله و مقصود
جالبیون این بابنا نیست که حوادث جوار طالع و غیره باینسان است
امتحان خلاف از زمان دلیل امکان ندارد منکر فحیح صده سنان تا
قر

ولا مطلقاً ولا بنفائهما ترجمه و بعضی کرده است

مرد و طالع و غیره و غیره شرح خلاصه تعصیبان از کلام جالبیون این است
که اکثر امتحان شلاد در زمان طویل شود چون قواست بحسب خصله از توابع خود
حرکت میکنند تفاوت در طالع و غیره بحسب اینها خواهد کرد و حال آنکه طالع
او صافی آنچه مذکور داشت در میان مختلفه الاطوال و العریض مساوی نیست
و حال آنکه حکم افراء در طالع و غیره اینها مساویست و در مقصود افراء و در طالع
مطالع و غیره اینها نخواهد بود منکر ثم کتب فی

براشهد ترجمه فی این سنان المیه
شرح چون سنان بیان کرده در ابدی بر جای لیونیا و آورده که بر اینست
اختلاف چون ملک و داده و حال آنکه این سنان بیان و قواست و بعضی از
طالع و غیره باین افراء مختلف میگرد و آنکه لیونیا که کتب السب و اولی این
که چون ما لیونیا نیست در طالع و غیره قواست داده معین در طالع میگوید مطلقاً
بیان نموده و بعضی دیگر بعد از این میگوید در طالع دلیل معین است
و قاضیست که این بیان سنان با کلام قبل سنان ذات و نکند به خود آورده
و سبب لیونیا و افراء عین است و سبب افراء و بعضی دیگر بیان و قواست
و البته حکم را در قبول اینها از اینها صحت معنی نیست و این خلاف مذکور است
الربش از قبل سنانست در کلمات ما من که در کتب

من اینست که فی بعضی وقت جمله که بیان شیخ الرش و افراء لیونیا و قواست
این کما به مفصل شرح داده خواهد شد چون شیخ الرش و مقامات حیل
کتب خود نویسن جالبیون کرده افراء لیونیا و قواست معین بعد از این و قواست
اینچنین که کتب است جالبیون را و قواست لیونیا و قواست

و ضم من و قواست بنم حیات که ذکر است از بنم حیات
که فی لیونیا کتب این افراء است لیونیا و قواست
لیونیا و قواست که کتب که بنم سنان و قواست
و مضمون نقل مولوی صدرا الدین برادر شیخ و قواست

جَدُولُ مُعَدِّلِ الْمَقَارِ

جندول عبد الحميد

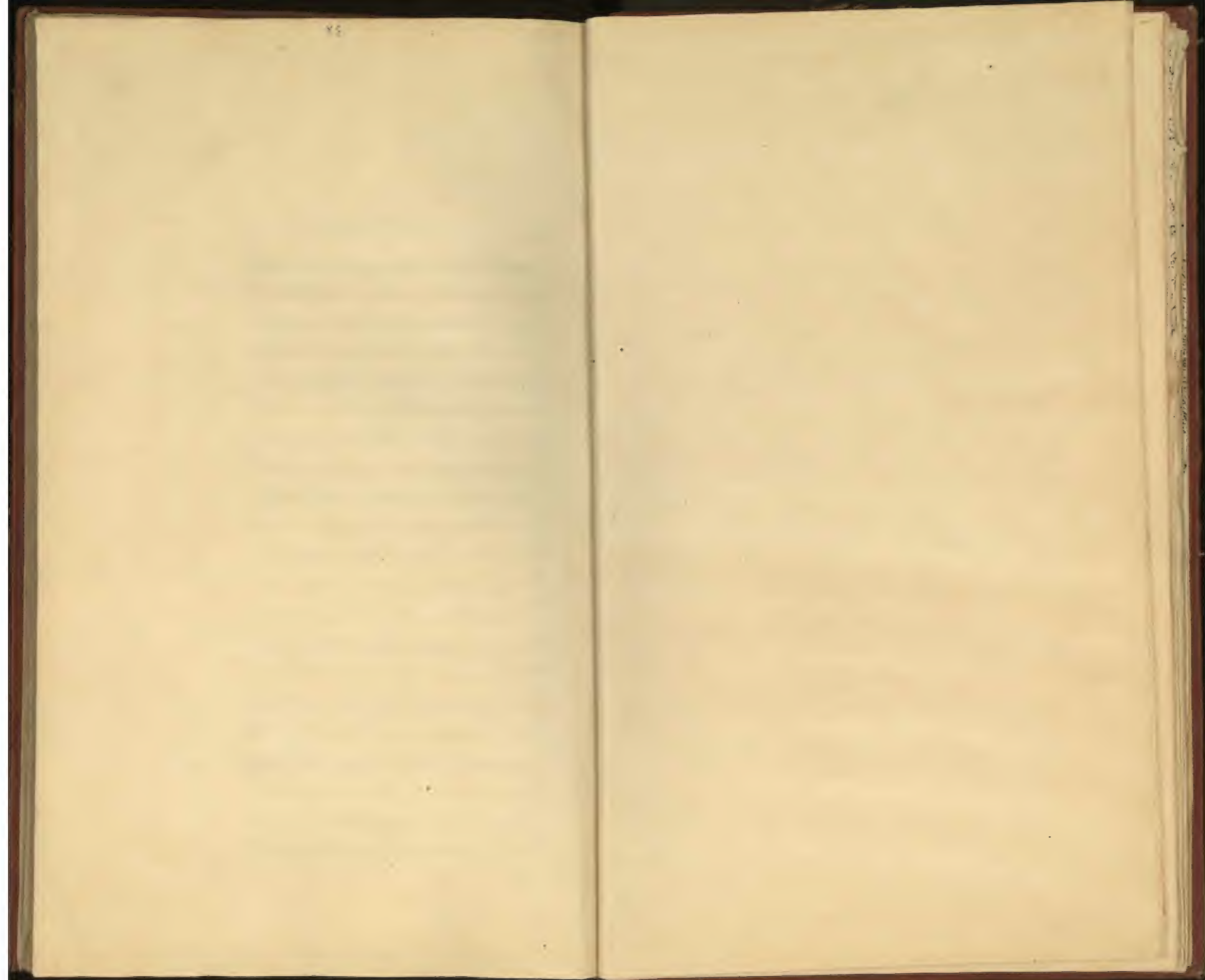
جدول مقایله القمار

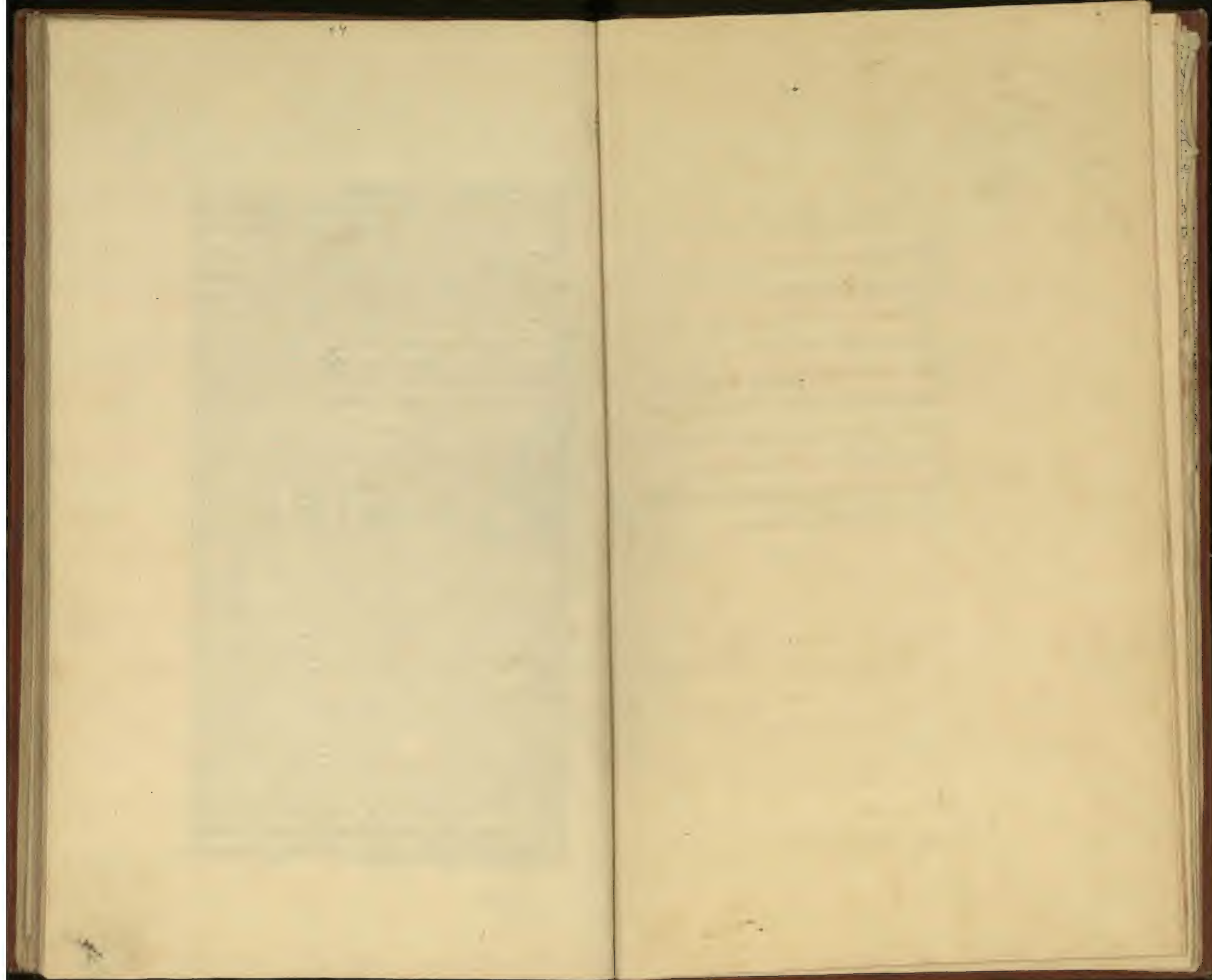
جدول مقایله القمار

جدول من قبل القمار

جدول من قبل القمار







بی ذاسف عزیز حسن اصفهانی در تاریخ خود داستانی را بر میان هر وی در کتاب انوار
عقل القدر و ان الحالیه و دیگر مورخین آورده اند که اول قبیله عالم بود ذاسف بود و در سال
دوم از جلوس ظهورش دین پادشاهی در مملکت هند و گویان ظاهر و در مملکت حیدرآباد دعوت نمود
همچو که فرجی غیر ثابت و برآورده و در عتاید شاهرخ که پند ارباب و برخی از پادشاهان کیانی
بود اصفهان استناری داشت که در روز پروان دی توطن در شنبه پنج ماخه و حکم متاعش در اول کلا
در نظیر نیرین و تخمین دیگر که اکب و تجمیع کلیات عناصر مابین تمام و برین طریقه نهایت اهتمام دارا
شسته بودند و تمام حکام ظهور زردشت که سرال از پادشاهی سلطنت گشت بن بن که اسکی ری
گشتن کیش نزد پیکار و خویش بود و در آستانه وجود محمد بن احمد و قبیله طنجی را در کتاب شاهنامه بدین
حکایت است از دست **•** چون گشت کجده سالی برین **•** و فرخی رو مندا شد از زمین **•** نخست
نام او زردشت **•** که اهریمن بدگشت را بگشت **•** بدگشت کشتا که بدگشت **•** خرد و بد
رسمون اند **•** رم **•** پاموز آیین و دین بستم **•** که با دین بدینک باشد شی **•** و جمی از
بهایار ایشان در فرقه مشران از فرادشام منزل بسته و بدین علت آنها را حرنایه خوانند
و برخی این جماعت را بهاران بن تاریخ نسبت نمایند و آنان را برادر حضرت ابراهیم علیه السلام
دانند و در این بزرگان و روسای ایشان ششساند که نیکو تعب و توکل و راز و مکر و پادشاهان
این جماعت بمراتب عدیده زیادت بود و بدین سبب این طایفه خود را بدو منصب شایسته این
سنگلاد اصفانی در کتاب خود که مقصودش ابطال بدعت صابئین در انتخاب است و تمسک
بر ابطال مطلقه و کاذب منقعه گوید معتقد این کرده است که حضرت ابراهیم در بدو آمد
ایشان آمدن و در مذاهب الجماعت با تمام بدعتی مبرمود و چون در پوست کشته شده
ضایع بری پیدا شد و صاحب انبرض را بود اصفیان بخش دانند و مجامعت از برالام
ثنا کنند حضرت ابراهیم آن پوست را بریده و خسته را بدین جهت بر خیزد واجب بود و پس از
خسته چون داخل تنه است جاریه و طریقه ساریه آنرا نباشد آوازی از صحنه شنید که ای

لما كان يوم السبت الثاني من شهر ربيع
الثاني سنة ١٢٠٠ هـ الموافق لـ ١٨٨١
مصر

[illegible]

نصرانی در کتابی که در ردیجوسس تألیف کرده گفته که نام مانی نزد کرده نصاری و زرتشتیوس بن
فوق بوده قصیده عن طویل بعد از ظهور مانی و دو خورانیع و تصدیق کنندگان و کتب بسیار از
تضایف خویش اظهار نمود مانند شاپورگان و کترالاجاء و سفر الجابره و سفر الاسفار
انجیلی که خود تصنیف کرده و زسانه و مقالات دیگر که بعضی خود در آن شرح مروزات
بسط جمالات حضرت مسیح را بیان ساخته علی کل حال عدت بادشاهی اردشیر و سلطنت
شاپور بن اردشیر و هرگز بن شاپور روز بروز فوت و شوکت و روزیادت عدت ابتیاع
در شدت بود و چون نوبت بادشاهی حکمرانی بهرام بن هرمز افتاد کس بطلب و فرستاد
و بعد از احضار جهان اظهار داشت که مانی به بهانه ملت دروغ و کیش بی فروغ خود داعیه
خسبانی عالم و بر سر زدن امور او لاد آدم را پیشه خویش ساخته بهتر است که او را
ملکیت کامله و پادشاهی را از بار سر مانی و هم و زود تر از آن که این یهوده کوچه را
ملک خدا فی دست یابد روان و پرا از زندان بدن مانی داده نقش آن را از لوح روزگار
سترده دارم پس امر فرمود سرش را از بدن جدا نموده پوست بر از گاه اندوده بر دروازه
جند شاپورش بیا و بچشد و رشته کیدش از یکدیگر بکشد هم ابوریحان در کتاب سابق
الذکر فیه ماید که اکنون آن دروازه نیز بر دروازه مانی استهار دارد چون بهرام را از مهم
مانی مانی حاصل شد حکم بقتل و قتل اصحابش فرمود جبرئیل بن فوح نصرانی در جواب
کتاب نزدان بنیت در رد علویان گوید که یکی از اشکرا دان مانی در کتاب خود آورده
که مانی را گنا هست که در آن اخبار از هنگام مرگ خود نموده و علت حبس و برادر آن کتاب
چنان شرح داده که یکی از نزدیکان و خویشان پادشاه زمان را مرضی دست داد مانی
آن علت را حدیث از دیوان علت نهاده و عده را ندان علیدار ایشان را کرده چون
علت را طول مدت بدید شد و مانی را داده و امر نماید بکس سلطان گرفتار زندان شد و چند
در نیز بسته و امیر و بدست کده و بند و سنگیر آمد تا آن زمان که جان بجان آفتاب بن سپرد

و در حبس بادشاهی بهرام پس از آن سرشته ابریده و در درگاه هاپوش برادر کشیده و در او
مسیحیت عبرت عابری انداخته و قصه آن را مایه اعتبار آیندگان بر روزگار مایه ایدار ساخته
و ساجان و سر اطراف جهان متفرق و پرباشان شدند ابوریحان گوید در بلاد اسلام از آن
کره باقی مانده که جمعی که در سفره بصبانه مشتهرند **مقتل کورید** در مردمان نبت و هند و سنا
و برخی از آنرا که نامارستان و اطراف چین و بنگ نیز از مندیان این دین دیده می شود و البته
اصحاب مانی را در خصوص و اعتقاد بر دو گونه است گروهی گویند که پس از خروج حضرت روح آتش
با آسمان آیات و معجزات بجای از میان مرتفع شده و مانی را معجزه نموده و گروهی دیگر معتقد
است که صاحب آیات جنات و خوارق عادات و نظیر کرامات بوده و شاپور را با خود با سنان
برده و در میان زمین و آسمان غریب فرستاد و آن و عجایب بی پایان بوی نموده و همین گروه
گویند که مانی از میان اصحاب و خواص مکرر فلک و لوح و بعالم علوی عروج می ساخته و در
جند بار مقاومت در افلاک انداخته و پس از ایامی چند باز پس آمده است و افلاک ابوریحان
کتاب بقی الذکر حکایت قتل مانی را بوجهی دیگر نیز روایت فرموده و گوید اسپهبد بن هرمز بن
بن رستم مرا حکایت نموده که شاپور و پیر بعد از اعدا نیت بنابر حکم ملت که در وقت در دست
خود مقرر کرده که متنبین را از بلاد نفی نمایند پس از اخذ عیشاق و عمو و که کینوروی دیگر رجوع
بنار و از ملک خود احسراج فرموده می نیز برقرار فرستاد و چون رو نمود و بعد از
مدتی مدید که به موت در آن محال پوسته اشتغال داشت راه نقض نمود و در ایام شانی
بهرام معاودت بمقر نمود و پس از دو روز بهرام بمصر نمود که و را بدیدار عدم روانه و مرغ
رویش را از آشیانه تن میخانه کردند و سوار نقض همان در کنارش نهادند و محمل را
در ذکر مانی و اخبار وی اختلاف بسیار است برخی از اهل تاریخ بر آنند که در صنعت صورتگری
مصور چسب اثر شسته و نظیر وی تاکنون تصور نموده بدان طریق که با انگشت خود دایره
که قطر آن پنج ذراع بودی کشیدی و چون بهر کارش امتحان نمودی همچو نه تفاوت در

اجس از محبتش نمودی و انصاف افکارش قساوی بودی گویند در حکای که مفر و سیر میشتند با
 اطلاع از کوهی یافته که در آن مغار میبود و ششصد و هشتاد و شش سال در آنجا میماند
 نم فرسای آن مغار و زیاده بر یک ماه نداشت نهان از مردمان قوت کیماله در آن نهان داشت
 و اصحاب را و عدد عسیر و ج باستان و افغانست کیماله در آن و آنرا از اخبار ملک و احوال ملک و ملک
 خدای آسمان اصحاب و مملکتان را در صفا و دست آگاهی میبایست دهد و در او سال دوم و عدد
 مراجعت فرستید بدان کوه نهاد و خود را نهان از کسان بدان غار انداخت و تمام سال را در آنجا
 ساخت و بیجا در فرم در محاریر سوم خود را اظهار داشت لوحی مصور بصورت فرستاد و آن بی شکر که
 که عقل لبسته از خوبی آن در جرئت و بول بود در دست داشت مردم را چنان فرمود که این کوه
 از عالم بالا بر آید و بر آن با خود و بهر مردمان آورده ام این امر شکست مایه گردیدن بجا
 خلق ساده بدین و آیین آن از خدا بر گشته گشت با کرده و انبوه در ملک عجم نهاد و آنکه
 عاقبت بمسیر ام بن هر طرف بپایانند یعنی نیکو کارانچسبند و او را در جبرایش داد و
 ملک عدلش روانه آورد و آورده اند که مانی را در علم بطرته ممانعتی تمام و در محال بخت قبول
 و دو اب اطلاع را لا کلام بود این چند فقره از ترجمه گفتار وی در طی کتب یاد کار ثبت شده
 و در فقره و زکار است **رُكُوبُ الْقُرَيْشِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ رُكُوبِ غَنَى الْقَلَاكِ**
 لَأَمِّنَ فَرَسًا لَمَعَ الْأَمْنُ وَلَا لَدُنَا لَمَعَ الْغَاثِيَةِ نَكْمُ نَسْرُوسِي طُوسِي طَبِيبِ
 شاه و جیل الفردوس بنواشته شرح حالت مانی را در کتاب سببها ثبت و ذکر نموده اند
 بجهت اطلاع درین کتاب بکاشته میث و تابنده کسان بی بهره از لبسته از معین این نهان
 جو طریقی حکم فرستد و بی با آنچه کاشش شده نیز بر طرفت کاشش
 بیاید مکی مرد کو با نه حسین که چون او مصور نه بپند نهین
 بران جرب سنی رسیده بجا یکی پرسش مردمانی بنام
 بصورت گری گفت پیغمبر زودین آوردان جهان بزم

زین نزد شاه پور شد بار خاست به پیغمبری شاه را بار خاست
 چو این گفت مرد گشته ز با جهان دار شد زین پیغمبر کاش
 سرش نیز شد موبد از اسب و زانی فرستاد و آن سخنها بر آید
 که این مرد چندی جیب و زبا خا و ستم از دین او در کمال
 و اگر گفت کان مرد و نامی بیاید شده زودان کرد
 بگویند و زود هم سخن شنیده یکی خود بخت را و بگوید
 بگفته کین مرد و صورت گشت نه بر مایه از موبد آن بر تر است
 زانی سخن بشنود و بگوید چو چند تو را کی گشت بد ز با
 بهر و نامانی آمد به پیش سخن گفت با او ز انداز پیش
 خود و موبدان هر دو زودین سخن دانند از سفید و سیاه
 فروماند مانی بیان سخن ز گفتار موبد زودین کین
 بد و گفت کبر و صورت بد نیز و آن چرا آتش جرد دست
 کسی گویند آسمان آفتاب بد و در کسان و زمان آفتاب
 کافور و ظلمت و و اندر آن زهر کوهری کوهرش بر آید
 شب و روز و کردان سپیدند که بخت بنامست هر زود کرد
 همه کرده که کار است و پس چو کرد و نتواند این کرد کس
 بهر آن صورت چرا بگوید بی بند وین آوردان نشنوی
 که گویند و ارای کیهان بگفت جز از بندگی کرد و طاعت نیست
 کین صورت کرده چنان گشته شد که ز جند و بران کین
 چنان دان که صورت نباید بجا نثار کس این باید استوار
 اگر اهرمن جنت بزودان بدی شب نبرد چون روز زخاک

کسرتان

[illegible]

خط کشیده شد در خانه نوشته شد

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان... ان شاء الله تعالی... ان شاء الله تعالی...

فصل در بیان...

فصل در بیان...

فصل در بیان...

فصل در بیان...

۱۰

[illegible]

حضرت اگر نایسته گفتند چه گفتند
 حضرت گفتند که در این روز
 بیرون پا در آید که در هر روز
 تا بهر چشم که در این روز
 میفت را بیرون پا در آید

تراپون گند که از سر سمن در غنچه شده و از سر سمن
متغیر سمن ریشته

گویند که حق تعالی را عیب ندارد و ضرب الی ضرب الی

البس در باغ خود و در درگاه حضرت زکریا
 دست و پا نهاد و از سر پنداشت بعضی را که
 که در این احوال وقت از سر چرخ میزد
 که در این احوال وقت از سر چرخ میزد
 بر سر حضرت زکریا و از سر چرخ میزد
 در این احوال وقت از سر چرخ میزد

۱۳۴۵

الوزن: ١٠٠

۱۰۰

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

خواجه شمس الدین محمد بن علی
 از راه اصفهان به سوی تبریز
 در روز دوشنبه بیستم ماه رجب
 سال ۸۰۵ هجری قمری
 این کتاب را به خط خود
 کاتبی نمود و در آخر آن
 تاریخ و مکان را ثبت کرد

[illegible][illegible][illegible]

فصل دوم در بیان اصول و قواعد

22

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional text related to the main manuscript.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the main manuscript or a separate section.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script at the top of the page.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the main manuscript or a separate section.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the main manuscript or a separate section.

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

شاه جهان را که شاهان و پادشاهان عالم را در این دنیا
پادشاهی کرده اند و در این دنیا حکومت کرده اند
و در این دنیا حکومت کرده اند

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس
العلمي الشريف في يوم الاثنين
الثامن عشر من شهر ربيع الثاني
سنة ١٢٩٠ هـ الموافق لـ ١٤
نوفمبر ١٩٧٣ م في قاعة
المجلس العلمي بدار السلطنة
بمدينة دمشق حضره
آلاف العلماء والطلبة
من مختلف الجامعات والمدارس
والتعليمية في سورية ولبنان
وإيران والعراق والأردن
ومصر والسعودية وغيرها
من دول المنطقة العربية
وقد ألقى المحاضر
السيد محمد باقر الصدر
مفتي الجمهورية العراقية
في ذلك اليوم محاضرة
عظيمة الشأن في تاريخ
الفكر الإسلامي الحديث
وتطوره في القرنين الثامن عشر
والتاسع عشر الميلاديين
وقد كانت هذه المحاضرة
مناسبة لتكريم العلامة
السيد محمد باقر الصدر
مفتي الجمهورية العراقية
في يوم الاثنين الثامن عشر
من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٠ هـ
الموافق لـ ١٤ نوفمبر ١٩٧٣ م
وقد حضر هذه المحاضرة
آلاف العلماء والطلبة من مختلف
الجامعات والمدارس والتعليمية في
سورية ولبنان وإيران والعراق
الأردن ومصر والسعودية وغيرها
من دول المنطقة العربية

[illegible]

که خواب عالم را میزد از این بیکش از این سخن بخوبی بسیار ماحل زدند از خود خفا در مود
 او می آید بیکدیگر ماحل و بعد از این برون شد از بیضا از آوازه سینه که نفسی باز فرمود
 از این آواز بدید و شنید که چنانکه سخن می خواندند از این آواز غایت داری که سازند از این
 آواز از این آواز بدید و شنید که چنانکه سخن می خواندند از این آواز غایت داری که سازند از این

[illegible][illegible][illegible]

مؤرخ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

فروا خانی معاصی بود و افسوس که در این شهر بزمی از ارحام خود و حرم کرامت و کرمش را
سید علی میرزا علی قلی بیگ و قطب الحیات خود کرد و شرف داد و از دروغ بیوستان و بیوستان
از جاحل و بار بار در خدمت بود سید فاضل عطش کرد و با او با او در خدمت و از خود با او
فرموده و سید فاضل را در خدمت و سید فاضل را در خدمت و سید فاضل را در خدمت و سید فاضل را در خدمت

[illegible]

در معرفت معلوم در این علمیه از اشیاء و در قیاس از اشیاء چون در حساب از اشیاء و در علمیه از اشیاء و در علمیه از اشیاء

[illegible][illegible]

31

1152

三

102

۲ ظاهر اینجی تحریر و تفسیر اولی کتب
حق است و اینست نزدایع

[illegible][illegible]

اول اینها و دیگر بود و پیش از غلطی
 شد خانی آن عهد نامی از طواری
 قطره آن یک جوی قطره این یک جوی
 زاهدان آن عهد حکم شاه عادل
 شیخ سنان بنید بر منبر چوید
 ناصر الدین شاه خادری که زان پیشان
 شیخ با خود سپید کرد و بنام طوی
 بخند او هشتاد و نه کرد و نام بر
 هم طوی که عهد نامی از طواری
 خسر زادی که بیست و نه کرد و نام
 بنزدان بنید که از عهد نامی
 روز روان گفت و از عهد نامی
 بنزدان ساد و پانزده کرد و نام
 من هفتاد و نه کرد و نام
 فکته خورشید که عهد نامی
 دگر که نامی که عهد نامی
 چشم تریم ز بخت و بدخون شد و نام
 دو داور بران ارک که خود کرد و نام
 راستی بر این عهد نامی
 هم عهد نامی که عهد نامی
 خواست شد بختیم خود که عهد نامی
 اوست نادر اوست نام عهد نامی
 ملوک من خدایت و عهد نامی

و در کوی زمین بر آتش شد
 خسران افون که عهد نامی
 خامه را که عهد نامی
 نام عهد نامی
 نام عهد نامی



بعد از اطلاع بر سلام این بزرگوار گشته و بیکدیگر پناه بردند و مسلمانان است که این بزرگوار گشته
بیا و تو هم بیا که گفتم چه بایست که گفتم من شو گفتم عظیم امام که بعد فاجعه آنکه شش سال پیش
پرسیده که دو دفعه در چند مدتی میگویند چهار و پانزده سال است که این بزرگوار گشته
فرمان بر این است که همان مقدار است که این بزرگوار گشته و اطلاع بر چند فرزند
چهار و پانزده سال است که فایده این دعوی برای شما محال است که هشتاد و پنج سال پیش
خود را از ایشان دریافت میکنند با اینکه نام اسباب و در میان علمای ظاهر و پدید این
است و فایده ایشان شما خواهد بود و نیستیم که گشته و هرگز ایمان نخواهد آورد که گفتم
بر این چنین حال تو را نخواهم شد از علمای و اسباب برسد که بر شما چه چیز فایده پذیرد این
شخص گفتند خدا شناسان و شناسان و با خود را سوره می بینیم و دیگر که و فایده
از آنرا ایشان خواهند آمد و شناسان این طرفه و بیکدیگر فایده و از شورش اسباب
و از آنرا ایشان سوره ایم و چند نام تابع شریف و بلیسم چون نام و بزرگوار گشته

